

پاسخ به فراخوان

فرهیختگان واهالی ورزش ۲۸آبان در کتابفروشی‌ها

● با رسانه‌ای شدن فراخوان احمد مسجدجامعی، مبنی بر حضور اقشار مختلف مردم در کتاب‌فروشی‌ها در روز ۲۸ آبان، عده‌ای از هنرمندان، فرهیختگان و اهالی ورزش نیز در این روز به کتاب‌فروشی‌ها می‌روند. همچنین جمعی از استادان و نویسندگان مطرح کشور، از جمله دکتر رضا داوری‌اردکانی، استاد فلسفه، دکتر احمد احمدی، رئیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، دکتر ناصر تکمیل‌همایون، جامعه‌شناس و تاریخ‌نگار، دکتر محمود سریع‌القلم، حمایت خودرا اعلام کرده‌اند.همچنین بهاره رهنما، لوریس چکناواریان، سالار عقیلی، امین تارخ و حجت‌الله ایوبی، رئیس سازمان سینمایی، در کنار نصرالله کاکاوند، نایب رئیس فدراسیون جهانی هنرهای رزمی برای خرید در کتابفروشی‌ها حاضر می‌شوند.

در آرزوی خانه‌های پراز کتاب



سروش صحت

● ممکن است به نظر برسد فراخوان خرید کتاب ، تنها روی فروش کتاب تأثیر بگذارد و نه روی گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی، اما اگر بتوانیم در یک روز خاص سال، مردم را برای خرید کتاب راهی کتاب‌فروشی‌ها کنیم، باز هم توانسته‌ایم به‌طور مستقیم به صنعت نشر کشور، بهبود زندگی نویسندگان، شاعران و حتی افزایش کیفیت نشر کشور کمک کنیم. از آن طرف کتابی که خریداری شود روزی خواننده‌اش را پیدا خواهد کرد و اگر در خانه بماند، روح آدم‌های آن خانه را تلطیف می‌کند. کتابخانه‌های کوچک و بزرگ در خانه‌هایمان، مرکز ثقل خصوصی‌ترین بخش زندگی ما به‌شمار می‌روند و آن‌قدر مهم هستند که تقریبا همه ما یک خانه با کتاب را به یک خانه بدون کتاب ترجیح می‌دهیم چراکه کتاب در هر صورت روی زندگی ما تأثیر می‌گذارد؛ مگر می‌شود کسی اسماعیل فصیح بخواند و تحت‌تأثیر فضای داستان‌هایش قرار نگیرد؟ مگر می‌شود کسی داستایفسکی بخواند و مسحور فضای رمان‌های او نشود؟ به همین میزان انواع کتاب‌ها روی زندگی ما تأثیرگذارند و کافیتست در کوچه و خیابان به رفتارها و اخلاقیات جامعه نگاه کنید تا دریابید هرچقدر بیشتر با کتاب ارتباط گرفته‌اند، بیشتر توانسته‌اند شهروندان خوبی برای شهر و کشور خود باشند.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ ۲ صفر ۱۴۲۷ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۵ سال سیزدهم • شماره ۲۴۴۷ • ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۱۸ • اذان صبح فردا ۵:۱۳ • طلوع آفتاب ۶:۴۰

روزنفرها

کارتون خواب

مهدی عزیزی



همین حوالی

لحظه‌ای برای نمایشگاه مطبوعات



محسن هاشمی

دو دعوت پیامکی مرا به بازدید از نمایشگاه مطبوعات دعوت و مشتاق کرد. از زمان پایان دولت اصلاحات، دیگر به نمایشگاه مطبوعات نرفته بودم. مسیر پرتراфик خیابان شهیدبهشتی را با تاکسی طی می‌کنم تا به در جنوبی مصای امام خمینی رحمت‌الله علیه می‌رسم. دم در مصلا یک ون گشت ارشاد نیروی انتظامی به حالت آماده‌باش متوقف است. در تعجبیم؛ چراکه هفته گذشته، جمعه عصر، که برای بازدید از نمایشگاه معماری و شهرسازی به مصلا آمده بودم از ون نیروی انتظامی خبری نبود. داخل می‌شوم. پوستر نمایشگاه مطبوعات جلب نظر می‌کند. روی آن همه گروه‌های سنی از کودک و نوجوان و میان‌سال و کهنسال دیده می‌شود مگر جوان؟! در طول پیاده‌راه طولانی در ورودی تا شستنان، با تلفن همراهم صحبت می‌کنم تا بخشی از پیگیری‌های شغلی‌ام را نیز همان موقع انجام داده باشم. به شستنان می‌رسم، سوگمندانه خلختگی طراحی غرفه‌های ورودی مرا به یاد سال‌های نخست انقلاب و نگاه هیأتی به سیما و منظر می‌اندازد! از مبانه شستنان عبور می‌کنم، چند غرفه با گرافیک و طراحی چشم‌نواز دیده می‌شود که عمدتا متعلق به مطبوعات و خبرگزاری‌های دولتی است. غرفه روزنامه سینما پرازدحام است و چند تصویربردار نیز در حال تهیه برنامه. ضلع شمالی شستنان نیز غرفه استان‌ها است و البته کهرئوف. به سراغ خبرگزاری‌های محبوبم خبر اتلاین، ایسنا و ایلنا می‌روم. از غرفه وب‌سایت تابناک و روزنامه شرق بازدید می‌کنم. نمایشگاه عکسی از طولانی‌ترین مذاکرات بین‌المللی میان ایران و ۵+۱ در ضلع شمالی شستنان دایر است که بسیار جذاب می‌نماید. در این نمایشگاه عکس آنچه بیشتر به چشم می‌آمد، هنر دیپلماسی (لبخند و گفت‌وشنود) جواد طریف، وزیر هوشمند و با کفایت امور خارجه کشورمان، است. در ضلع جنوبی شستنان، غرفه آراسته‌ای نظرم را جلب می‌کند. نزدیک‌تر می‌شوم، کسی در این غرفه نیست اما اعلانی در کنارش آویزان است و نام نشریات و خبرگزاری‌های همسوس با دلواپسان و حامیان دولت پاکدست تاریخ ایران‌زمین را به‌عنوان اعتراض و تحریم نمایشگاه عیان می‌کند. از کنار غرفه نشریه محیط‌زیست می‌گذرم. برقرورمنسی از دو هنرپیشه سیاه و سپید توجه اغلب بازدیدکنندگان را به این غرفه جلب می‌کند. هنگام خروج با حسین انتظامی معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مواجه می‌شوم. سلامی ردوبدل می‌کنم و ایشان از اینکه نتوانسته مطالبه سنوات خدمتم در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را به نتیجه برساند، فروتنانه عذرخواهی می‌کند. من در پاسخخ می‌گویم که نظام متصلب اداری را به‌خوبی می‌شناسم و قدردان کوشش نافرجامش هستم. پس از دو ساعت گشت‌وگذار، نمایشگاه را ترک می‌کنم و رو به دخترم می‌گویم آیا امکان و تدبیرش نبود برای همه شرکت‌کنندگان، تیترو عنوان یکپارچه و جذاب بر اساس لوگوی‌شان توسط برگزارکنندگان نمایشگاه طراحی و اجرا می‌شد تا از این همه خلختگی منظر پیشگیری شود؟

پشت جلد

در هوای پاییزی جامعه!



کریم ارغنده‌پور

گذشته برادر جوانش را از دست داده است. گفت برادرش روی کانپه در حال تماشای فوتبال بوده، همان‌جا سکته کرده و دیگر هرگز برنخاسته است. گفت بعد از مرگش دانستیم که در این اواخر خیلی زیاد از استرس کاری رنج می‌برده است. همین دیروز اظهار نگرانی از افزایش طلاق و ویرانی‌های پس از آن را خواندم. در روزهای قبل از آن هم گزارش ایسنا از زنان خیابانی تکانم داده بود. شکاف اجتماعی در جامعه به‌طور کم‌سابقه‌ای در حال افزایش است. تورم همچنان از افزایش نرخ دستمزدها بیشتر و در نتیجه فقر روزه‌روز عده بیشتری را به کام خود می‌کشاند. بیکاری فزاینده در اثر رکود نیز واقعیتی دامن‌گیر شده است. واقعا نمی‌دانم با پیامدهای هریک از متغیرهایی که در بالا برشمرده شد،

آچار کشی

به من بخندید



پوریا عالمی

ما بچه بودیم می‌رفتیم نمایشگاه مطبوعات چهارتا روزنامه‌نگار درست‌حسابی ببینیم. این چندسال گذشته که می‌رفتم نمایشگاه، می‌دیدم کسی نمانده ببینمش. اما یکهو متوجه می‌شدم یک‌سری هم آمدند من را ببینند خیلی تعجب می‌کردم. امسال کلا خجالت کشیدم بروم. یعنی گفتم با این اوصاف باید فاتحه مطبوعات را بخوانیم. الان فکر می‌کنید شکسته‌نفسی می‌کنم؟ نه والا. من خودم روزنامه‌ای که یادداشت‌های من را چاپ کند نمی‌خوانم. یعنی می‌گویم روزنامه‌ای که کارهای من را چاپ کند خواندن ندارد. وودی آلن گفته بود من عضو باشگاهی که من را به عضویت بپذیرد نمی‌شوم؛ درست همان‌حال. یعنی من کیهان و فارس و وطن‌امروز را هرروز می‌خوانم چون مطمئنم که هیچ‌وقت نمی‌گذارند کاری از من در رسانه‌شان منتشر شود. تلویزیون ایران را هم به همین دلیل نگاه می‌کنم چون هیچ‌وقت من را نشان نخواهد داد. همین‌که آدم تکلیف‌معلوم باشد من خوشم می‌آید. با همین منوال هر میهمانی و جشنی که من را دعوت کنند نمی‌روم. چندوقت پیش هم زنگ زدند برای یک نشست، گفتند شما هم بیا کنار چندتا آدم‌حسابی بنشین و نشست کن و درباره ادبیات حرف بزنید. من گفتم من به نشستی که من بخوامم توش حرف بزنم هم نمی‌آیم. بعد به آدم‌حسابی‌هایی هم که قبول کردند کنار من بنشینند دیگر به چشم آدم‌حسابی نگاه نمی‌کنم. آدم‌حسابی باید حساب خودش را از یکی چون من جدا کند. همین انتشاراتی‌هایی هم که از من کتاب چاپ کردند، اصلا همین که کتابی از من منتشر کنند دیگر به کتاب‌هاشان نگاه نمی‌کنم. الان سرعت تولید کتاب من شده کتاب در ساعت. ۹ تا کتاب منتشر کردم، چهارتا دست ناشر است پنج‌تا هم ارشاد مجوز نمی‌دهد. یعنی اگر تنسور نانوائی بربری هم بود، وقت بیشتری می‌برد حاضرشدن یک کتاب بربری. توی هر سوراخ‌سنبه‌ای هم سرک می‌کشم. کتاب طنز و رمان و مجموعه‌داستان که دارم هیچی، تازگی‌ها می‌خواهم کتاب شعر منتشر کنم. یعنی بار بخورد مکت نمی‌کنم می‌گویم بپر بالا. تسوی رادیو هم کلی نوشتم. الان توی دانشگاه‌های مملکت هم دارم کارگاه برگزار می‌کنم که به‌نظم دانشگاهی که من توش کارگاه برگزار کنم معلوم می‌کند چرا رتبه علمی دانشگاه‌های ما در جهان این‌طوری است چون در دانشگاه‌های جهان من کارگاه برگزار نمی‌کنم. هر چندوقت یک‌بار هم یک دانشگاه دعوت می‌کند بین چندتا دکتر و مهندس مملکت من هم بروم درباره موضوعی صحبت کنم که فاتحه دانشگاه را هم باید با هربار دعوتشان خواند. مؤسسه رخداد تازه و بهاران و آپ‌آر‌ت‌مان هم گفتند بیا دوره برگزار کن. فاتحه آنجا را هم خواندم. منیزه حکمت هم گفت توی فیلم‌نامه فیلم جدیدش کمک کنم، فاتحه سینمای او را

چه باید کرد؟ فراگیری یاس و از دست‌رفتن امید اجتماعی، اولین نشانه آن است. سیل تقاضاها برای مهاجرت به خارج از کشور بیشتر از همین‌جا ناشی می‌شود. مهاجرت در دنیای امروز لزوما یک امر منفی اجتماعی محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر تقاضا برای آن خیلی زیاد باشد و افراد، آینده جدی است و باید آن را آسیب‌شناسی کرد. اینها همه وقتی دردناک‌تر است که گویی برنامه جامعی برای رویارویی با این پدیده‌ها نیست، روشن است که دولت به‌تنهایی قادر به مواجهه با آن نیست. باید اراده و توان همه دستگاه‌ها برای آن بسیج شود؛ بلکه این روند معکوس شود؛ به گجا می‌رویم؟ به نتایج آن اندیشیده‌ایم؟

هم همان لحظه اول خواندم. یک‌بار هم یکی از کارگردانان تئاتر زنگ زد و گفت نمایشی براساس من نوشته و خوشحال می‌شود خودم هم بازی کنم. فاتحه نمایش مملکت را هم خواندم و گفتم اگر چنین نمایشی ببری روی صحنه خودمو جلو تئاتر‌شهر آتش می‌زنم. یک مجله هم درمی‌آوردیم به نام «نیمکت» برای نوجوانان که باید می‌ددی کار مملکت به گجا رسیده که ما برای نوجوانان مجله درمی‌آوردیم که خوشبختانه سریع متوجه شدند و کار متوقف شد. خلاصه چندتا از این برنده‌های معروف هم زنگ زدند و پیشنهاد همکاری را مشاوره دادند که فاتحه صنعت مملکت را هم خواندم. قدم هم دراز است و هی به طبقات دیگر سرک می‌کشم و با این کارم فاتحه طبقه متوسط را خواندم. یک‌بار هم زمان ریاست دکترو دانشمند، محمود احمدی‌نژاد، زیر سازه میدان آزادی ایستاده بودم، یک جوان اصفهانی از دور شناخت و داد زد: چی‌چی‌پس این‌قدر الکی معروف شدی و ا هرچی می‌نویسی مردم لایکش می‌کونن؟ گفتم بین قبول داری سال ۸۴ رای‌ندادن شما سبب شد آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بشود؟ گفت ربطش کوجاس؟ گفتم همین دیگرو، وقتی مردم قبول کنند که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهورشان باشد، حتما قبول‌کردن اینکه من نویسنده و روزنامه‌نگارشان باشم کار سختی نیست برایشان. آقاهه بغض کرد.

خب. دیگر چیزی به ذهنم نمی‌رسد. آهان. حرف‌زدنم را باید بیابید ببینید. صبح‌های زود که صدام هنوز باز نشده شبیه احمد شاملو با مردم حرف می‌زنم و باقی روز که جان ندارم، اسم خودم را پولیا می‌گویم. باورتان نمی‌شود؟ شب بیابید دم روزنامه ببینید. همین‌ها دیگر. دیگر چیزی نیست که خودم را دست ببندام. چرا خودزنی می‌کنم؟ البته این کار را همیشه می‌کنم. ولی با توجه به اینکه به هرکی هرچی می‌گویی فردا جلو مجلس تراфик می‌شود و به تریج قبای یکی برمی‌خورد و دکتر و مهندس و پرستار و معلم و شهروند معمولی و قصاب و نانوا و هنرمند و تاجر و آقازاده و مسئول و غیرمسئول و نماینده، دولتی و غیردولتی هم ندارد و خلاصه منطقه طنزنویسی و شوخی‌ساختن کاملا مین‌گذاری شده است و هرچا با بگذاری دودمانت را هو می‌کنند، مهرباب قاسم‌خانی پیشنهاد داده بیاییم خودمان را دست ببندازیم که ملت ببینند شوخی‌کردن فحش‌دادن نیست و مسئله کاملا غیرناموسی است. البته مهرباب خواسته بگوید طنزنویس‌ها خیلی آدم‌های کولی هستند و از شوخی قصد توهین ندارند. ولی پیشنهادش ما را یاد آن بابایی انداخت که توی دعوا طرف چوب برداشت بزند این بابا خودش آجر برداشت و سرش را زد توی آجر و گفت بین داداش من خودم آدم‌قاپ‌ام. چوب‌ت‌رو بنداز. حالا ببین داداش من خودم آدم‌شوخی‌ام، آجر پرت کنی هد می‌زنم برات، به یک همچین وضعی رسیدیم در جامعه که با یک نفر بخوای شوخی کنی، قبلش باید رضایت خانواده‌اش را جلب کرده باشی. خلاصه. خیلی روده‌درازی کردیم تا درازمان نکردند، خودمان را جمع کنیم تا ستون را نبستند خودمان آخر ستون را ببندیم.

پیشنهاد

هفته‌نامه «مستقل» منتشر شد



دور جدید انتشار هفته‌نامه «مستقل»، با قرارگرفتن این هفته‌نامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی - هنر - شبانه - روی کیوسک مطبوعات آغاز شد. شماره‌های ۲۵ و ۲۶ «مستقل» را می‌توانید از کیوسک‌های مطبوعاتی، کتابفروشی‌های فرهنگی و شعب شهر کتاب تهیه کنید. این هفته‌نامه که با مدیرمسئولی فریا عباسی و سردبیری مسعود رفیعی‌طالقانی، انتشار دوره تازه خود را از سر گرفته است با محتوایی فرهنگی- اجتماعی قصد دارد با نگاهی آسیب‌شناسانه و فرهنگی، صدای جامعه مدنی ایران باشد. در شماره‌های ۲۵ و ۲۶ «مستقل» گفت‌وگوهایی خواندنی با دکتر محمد صنعتی و دکتر علی فردوسی با موضوعات روان‌شناسی اجتماعی و بازشناسی هویت ایرانی منتشر شده‌اند و خواندن این گفت‌وگوها فرصتی مغتنم برای انداختن نگاهی علمی به وضع کنونی جامعه ایرانی است. این نشریه با قیمت پنج هزار تومان عرضه می‌شود.



برنامه سینمایی پردیس سینمایی فرهنگ پردیس سینمایی کورش خانه هنرمدان موزه سینما پردیس سینمایی هویزه (مشهد) تالار سینمایی سوره (اصفهان) کابری (کرگان) ساحل (اهواز) aecinema.ir بازهم سیب‌داری کارگردان: بایرام فضلی